

شیوه نقد روان‌شناسی در آثار نقدی دکتر احسان عباس

دکتر ابوالحسن امین مقدسی^۱، حسین تک‌تبار فیروزجائی^۲

چکیده

چنان‌که ادبیات، موضوع نقد قرار می‌گیرد خود نقد را نیز باید بررسی و ارزیابی کرد و درستی رویکردها و شیوه‌های آن را در میزان عقل و تجربه سنجید. نقد بدین معنا «نقد نقد» نامیده می‌شود و در حیطه نقد ادبی از ارزش قابل توجهی برخوردار است.

شیوه تحلیل روان‌شناسی که به تفسیر روان انسان می‌پردازد به زمینه‌های مختلفی از جمله ادبیات وارد شده و در نقد ادبی اهمیت فراوان یافته است. دکتر احسان عباس ناقد برجسته دنیای عرب آشکارا شیوه نقد روان‌شناسی را، در کنار دیگر شیوه‌های نقد ادبی مانند شیوه تاریخی، مارکسیستی، فرمالیستی و مکاتب مرتبط با آن همچون ساختارگرایی و مابعد ساختارگرایی، در نقد آثار ادبی به کار می‌گیرد. وی در نقد روان‌شناختی خود به بررسی روند آفرینش ادبیات می‌پردازد و در خلال بررسی روان‌شناختی عمل ادبی، روحیات و تحولات روانی نویسنده را نیز بررسی می‌کند و از مطالعه واکنش‌های مخاطبان در عمل ادبی هم غافل نمی‌شود و در این زمینه از نظریات فروید، یونگ و مودبودکین تأثیر می‌پذیرد ولی در تطبیق نظریات علمی آنها بر ادبیات پا از حد فراتر نگذاشته و به تأثیرپذیری صرف متهم نمی‌شود تا جایی که می‌توان گفت وی به مکتب روان‌شناختی مشخصی منتسب نیست بلکه با تأثیرپذیری سازنده از نظریه‌پردازان مشهور، برای خود شیوه منحصر به فردی برگزیده است.

کلید واژه‌ها: شیوه روان‌شناسی، ناخودآگاه، کهن الگو، احسان عباس

مقدمه

دکتر احسان عباس در سال ۱۹۲۰م. در فلسطین به دنیا آمد. مدت ۶ سال در مدارس آنجا به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۴۶ برای ادامه تحصیل به مصر رفت و در دانشگاه قاهره در رشته ادبیات عربی به تحصیل اشتغال ورزید. پس از طی مدارج تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس، در سال ۱۹۵۴ با دفاع از پایان‌نامه خود «النقد الادبی الی القرن الخامس الهجری» به اخذ درجه دکتری نایل آمد.

وی پس از واقعه ۱۹۴۸ و مهاجرت اجباری به کشورهای مختلف عربی در دانشگاه‌های مختلف به تدریس پرداخت. در فاصله سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۲ ریاست بخش زبان عربی و مرکز تحقیقات خاورمیانه دانشگاه آمریکایی بیروت را عهده‌دار بود (عباس، فن‌الشعر، ص ۲۴۷) و مدت دو سال هم مهمان دانشگاه پرینستون آمریکا بود (سعافین، ص ۲۸) و سرانجام در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ م / ۹ تیر ۱۳۸۲ هـ.ش در اردن درگذشت.

احسان عباس از سخت‌کوش‌ترین پژوهشگران و نویسندگان جهان بود و آثار زیادی در حوزه‌های مختلف از خود به جا گذاشت. شهرت وی بیشتر در حوزه نقد ادبی است و تألیفات ماندگاری از وی در این زمینه به جا مانده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

aminmoghadeci@yahoo.com

^۱ - دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

^۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

- ۱- فن الشعر (بیروت، ۱۹۵۵)
- ۲- عبدالوهاب البیاتی و الشعر العراقي الحديث (قاهره، ۱۹۵۵)
- ۳- تاریخ النقد الادبی عند العرب (بیروت، ۱۹۷۱)
- ۴- اتجاهات الشعر العربی المعاصر (کویت، ۱۹۸۷)
- ۵- الشعر العربی فی المهجر، (بیروت، ۱۹۵۷)
- ۶- من الذی سرق النار: خطرات فی النقد و الادب، که حاوی مقالات برجسته‌ای در حوزه نقد و ادبیات است.

منهج روان‌شناسی از نخستین مناهجی بود که وی در آثار خود به کار گرفت و در این قضیه شکی نیست؛ ولی این مقاله در صدد آن است که مشخص کند وی در چه آثاری این منهج را به کار بسته و تا چه اندازه بدان متکی بوده و از آراء روان‌شناختی چه کسانی تأثیر پذیرفته است؛ به عنوان مثال آیا از زیگموند فروید،^۳ پیشگام روان‌شناسی تحلیل‌گرا تأثیر پذیرفته یا از آدلر،^۴ یونگ،^۵ پرگسون^۶ و... و یا اینکه از منهج روان‌شناسی منحصر به فردی برخوردار بوده است. علاوه بر آن، در این مقاله، رویکردها و شیوه‌های نقد روان‌شناختی احسان عباس مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجایی که وی ناقد مشهوری است، محققان زیادی به آثار او پرداخته‌اند که از جمله آنها می‌توان به شکری عیاد «احسان عباس فی نقد الشعر العربی المعاصر»، عبدالحلیم عباس «احسان عباس بین التراث و النقد الادبی»، ابراهیم السعافین «احسان عباس ناقد بلاضفاف» و یوسف بکار «احسان عباس و تحقیق الشعر» نام برد. در حیطه منهج روان‌شناسی در نقد نیز مقالات و کتاب‌هایی به چشم می‌خورد؛ اما اثری که رویکرد روان‌شناسی را در آثار نقدی دکتر احسان عباس مورد ارزیابی قرار دهد وجود ندارد.

پژوهنده در این مقاله سعی می‌کند با معرفی مختصر منهج روان‌شناسی در نقد و ارائه نظریات مشاهیر این حوزه، کمّ و کیف تأثیرپذیری احسان عباس از آنها را بررسی کرده، مظاهر رویکرد نقد روان‌شناختی در آثار نقدی وی را تبیین نماید.

شیوه روان‌شناسی

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم نقد ادبی جدید این است که برای ابراز اهمیت اساسی موجود در تفسیر متن ادبی، از چارچوب شناختی علوم انسانی استفاده می‌کند؛ ولی در عین حال باید پذیریم که همه دانش‌ها تأثیر مستقیمی بر نقد ندارند و «چه بسا که بعضی از این علوم سبب به فساد کشیده شدن نقد گردیده و بعضی دیگر از آنها نقد را از رسالتش خارج می‌کند که نتیجه آن یک کار

^۲ - فروید در سال ۱۸۵۶ در چکسلواکی به دنیا آمد و استعدادهايش در وین شکوفا شد. او پزشکی ماهر و روان‌شناسی با استعداد بود و از پیشگامان روان‌شناسی تحلیل‌گرا به حساب می‌آید.

^۴ - آدلر از نظریه‌پردازان مشهور در زمینه نقد روان‌شناسی است که در تحلیلات روان‌شناختی خود بحث «احساس کمبود» ذاتی در وجود انسان و چیزی که ابزار جایگزین نامیده می‌شود را مطرح می‌کند.

^۵ - یونگ، روان‌پزشک مشهوری است که در سال ۱۸۷۵ در سوئیس به دنیا آمد و در حوزه نقد روانکاوانه بسیار تأثیرگذار بوده است.

^۶ - پرگسون از دانشمندان حوزه نقد روان‌کاوانه است. وی تصور خاصی از حدس دارد و به نظر وی سالم‌ترین راهی است که از خلال آن می‌توانیم به حقیقت دست پیدا کنیم.

زیست‌شناختی اندام‌شناختی یا نمایش نقش وراثت در وقوع اسکیزوفرنی^۷، شیزوفرنی^۸، بزرگ‌نمایی لیبیدو^۹ و برخورد تشکیلات انفعالات در روان می‌باشد» (زکی، ص ۱۶).

روان‌شناسی به نوبه خود می‌تواند در تفسیر و ارزیابی اثر ادبی به ما کمک کند و «جوانب مختلف عمل ابداع را روشن نموده و رویکردهای مختلفی را در تالیف و عادات نویسنده در اصلاح و بازنویسی مورد توجه قرار دهد» (ولک و وارن، ص ۱۱۵) ولی ماهیت اصول علم روان‌شناسی، یک معیار ناپایدار و نسبی است و اعتماد فراگیر ندارد.

این شاخه از علوم انسانی علاوه بر تفسیر آثار ادبی، به مطالعه ارتباط اثر ادبی و روان صاحب اثر می‌پردازد و از «طریق به سخن و داشتن متن، تطورات روان نویسنده را بررسی می‌کند» (بکار، ص ۳۰) چون فروید، یونگ و مودبودکین از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان حوزه نقد روان‌شناسی هستند که احسان عباس در نقد خود از آنها تأثیر پذیرفته است، به اختصار مبانی نظریات این افراد را ذکر می‌کنیم.

عمده نظریات فروید، یونگ و مودبودکین

تحلیل‌های فروید در زمینه روان‌شناختی دارای ارزش زیادی است و نظریات روان‌شناسی وی بر اساس تحقیقات پزشکی بنیان نهاده شده است. «او معتقد است که اثر ادبی، توازن روانی ادیب را به او برگردانده و وی در این ابداعش سعی می‌کند غرایز دست‌نیافتنی خود در زندگی را در ادبیاتش جبران کند» (السید، ص ۸)

فروید دستگاه عصبی و وظایف فنی آن را به سه دسته ناخودآگاه، خودآگاه و شبه خودآگاه تقسیم می‌کند (فیدوح، ص ۶۲) و ادبیات را عقده‌های نقصی می‌داند که ادیب در کودکی خود به آن مبتلا بوده است. در کل وی ناخودآگاه فردی شکست خورده را به عنوان اساس پویایی و پیدایش اثر هنری مطرح کرد ولی یونگ جنبه دیگری را برای نظریه خود مشخص نمود «او تصمیم گرفت که عقل را به جهات جدیدی سوق دهد و موضوع ناخودآگاه جمعی (Collective Unconsciousness) را مطرح کرد تا به جانب دیگری از ناخودآگاه که تمامی بشریت در آن مشارکت دارند اشاره نماید». (شاکر، ص ۵)

فرض یونگ بر این بود که این ناخودآگاه بشری، موروثی است و از طریق نسل‌ها منتقل می‌شود و بر شکل و محتوای مغز انسان اثر می‌گذارد و آن، فردی نیست بلکه جمعی بوده و مکونات اساسی این ناخودآگاه جمعی، همان صور و کهن‌الگوها (Archetypes)^{۱۰} است که اندیشه و

^۷ اسکیزوفرنی یا روان‌گسیختگی (schizophrenia)، یک بیماری روانی با منشأ نامشخص و علائم متغیر می‌باشد که دارای عوارضی همچون عدم ارتباط منطقی در رفتار و گفتار، انزوای شدید و هذیان و توهم است.

^۸ شیزوفرنی یک نوع روان‌گسیختگی است که در آن ارتباط فرد با واقعیت قطع می‌شود. شیزوفرنی تلفظ فرانسوی اسکیزوفرنی است.

^۹ رایج‌ترین کاربرد واژه لیبیدو در معنی شور و هوس جنسی است.

^{۱۰} Archetypes، در روان‌شناسی تحلیلی آن دسته از اشکال ادراک را که به یک جمع به ارث رسیده است کهن‌الگو یا سرنمون می‌خوانند. هر کهن‌الگو تمایل ساختاری نهفته‌ای است که بیانگر محتویات و فرایندهای پویای ناخودآگاه جمعی در سیمای تصاویر ابتدایی است.

صور ناخودآگاهی است که از میراث پیشینیان و از طریق نسل‌ها به ارث می‌رسد (نک: فیدوچ، صص ۶۸-۷۲). اما مودبودکین که شهرت عمده‌اش به خاطر کتاب *The Archetypal patterns in poetry*^{۱۱} است به تبیین ایده «کهن‌الگو» که کارل یونگ مطرح کرد می‌پردازد (هایمن، ص ۲۴۵) اما نظریه‌ای از یونگ که مودبودکین کتاب خود را به تحقیق کامل در مورد آن اختصاص داده این است که این کهن‌الگو در ریشه‌های هر شعر یا دیگر فنون، دارای ویژگی عاطفی خاصی است (همان، ص ۲۴۶). کتاب مذکور که احسان عباس در آثار نقدی خود از آن تأثیر پذیرفته از موضوعات ذیل سخن به میان می‌آورد:

- نمونه ولادت جدید در قصیده «ملوان قدیم»؛
- نمونه بهشت و آتش نزد «کولریج»؛
- زنانی که در شعر کهن‌الگو به حساب می‌آیند؛
- شیطان، قهرمان و خدا به عنوان کهن‌الگو؛
- بعضی از کهن‌الگوها در ادبیات معاصر.

احسان عباس و منهج روان‌شناسی

احسان عباس در کتاب «غریبة الراعی» که سیره ذاتی وی است، اشاره می‌کند که در بین سال‌های (۱۹۴۱-۱۹۶۴) کتاب‌هایی را پیرامون روان‌شناسی تحلیلی مطالعه کرده و نظریات یونگ را در ناخودآگاه جمعی پسندیده است (عباس، غریبة الراعی، ص ۱۸۹) وی همچنین به مطالعه کتاب *The Archetypal patterns in poetry* پرداخته و آن را مقدمه گرایش خود به نقد روان‌شناسی قرار داد (همان، ص ۱۵۹) وی در آن سال‌ها تحقیق مختصری در باب جاحظ و توانایی وی در ابراز خصوصیات روان‌شناختی بعضی از شخصیت‌های جامعه خود نوشت (همان، ص ۱۶۰).

او خود در زمینه منهج، معتقد است که هر منهجی بر حسب ماده‌ای که با آن سروکار داریم شکل می‌گیرد و بین منهج و اندیشه خود تفاوتی قائل نمی‌شود (نک: ابوشاور، ص ۶) وی عقیده دارد که منهج واحدی وجود ندارد و منهج همیشه از ایدئولوژی نشأت می‌گیرد (همان‌جا). او همچنین تأثیرپذیری خود را از مکتب روان‌شناختی در نقد انکار ناپذیر می‌داند؛ چرا که به محض اینکه چشمانش را گشوده به مطالعه یونگ و نظریاتش در ناخودآگاه جمعی پرداخته است (نک: همان، ص ۷) ولی با این حال خود را به مکتب نقدی مشخصی منتسب نمی‌داند و تأثیر خود از آنها را تأثیر سازنده می‌داند نه تأثیر از نوع نقل و اقتباس.

وی همچنین معتقد است که پایه و اساس نقد ناقدان، ریشه در خود نقد ندارد بلکه از زمینه‌های دیگری چون انسان‌شناسی متمدن که فریزر، دورکهمیم و راجلان، سران برجسته آن هستند و همچنین از زمینه پژوهش‌های روانی فردی که فروید، یونگ و آدلر از سرشناسان آن به شمار می‌آیند بهره می‌گیرد. (عباس، فن‌الشعر، ص ۱۸۲)

وی رویکرد سختگیرانه‌ای نسبت به ناقد دارد و هر شخصی را شایسته ناقدی نمی‌داند؛ زیرا «نقد جدید در رأی، تفسیر، ارزیابی و توضیح و تحلیل از تمامی منابع دانش جدید چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌شناسی تحلیلی، گشتالت، اقتصاد، انسان‌شناسی مدرن و ... استمداد

^{۱۱} - نمونه‌های والا در شعر

می‌جوید و ناقد باید چندین نوع از این علوم را انتخاب کند تا جایی که احیاناً نظریات مارکس، فروید، فریزر و مدرسه گشتالت را در چارچوب واحدی گرد آورد و در تفسیر شعر و ادبیات، آنها را به کار گیرد». (همان، ص ۱۷۴)

او در زمینهٔ منهج روان‌شناسی نیز از چنین رویکرد سختگیرانه‌ای مستثنی نیست و جایز نمی‌داند که ناقد در کار نقدی خود فقط به نظریات واحدی رو آورده و از دیگر نظریات، غافل گردد بلکه باید به مطالعهٔ رمزها پرداخته، از آن تحلیل هنری ارائه داده و توجه ما را از سطح ظاهری برگرداند و به اعماق نفوذ کند^{۱۱} و «اینکه نقد فقط به مطالعه قصیده پردازد کافی نیست چرا که قصور وسایل آن، مانع کشف حقیقت داخلی آن می‌شود بلکه به ناچار باید به نظریات انسان‌شناسی و روان‌شناسی رو آورده و آنچه که فروید از عقدهٔ ادیب می‌گوید و یا نظریهٔ تقلد و تراجع یونگ را بفهمد...» (همان، ص ۲۰۸)

وی در آثار نقدی خود در تطبیق نظریات علمی بر ادبیات، پا از حیطه تعادل فراتر نگذاشته و متن ادبی را به سندی برای ارائه علوم انسانی مبدل نمی‌کند؛ ولی در عین حال ادبیات را پیراسته از تأثیرات خارجی و عوامل جدای از متن نمی‌داند. وی پای علم روان‌شناسی را در نقد خود به میان می‌آورد و در کنار مناهج مختلف در نقد چون منهج تاریخی، مارکسیستی، صورتگرایی و مکاتب مرتبط با آن همچون ساختارگرایی و پساساختارگرایی، رویکرد روان‌شناسی را به کار می‌گیرد.

مظاهر رویکرد نقد روان‌شناختی در آثار وی

احسان عباس در بخش عمده‌ای از آثار نقدی خود، منهج روان‌شناسی را به کار گرفته است و «در صورتی که بخواهیم به تحقیقاتی از وی که در کل از منهج روان‌شناسی بدان‌ها پرداخته شده و یا اینکه این رویکرد بخشی از آنها را شامل می‌شود، اشاره کنیم بدین ترتیب خواهد بود» (عباس، عبدالحلیم عباس، ص ۴۶):

- نازك الملائكة و التجديد، ۱۹۵۲
- نسيب عريضة و التزعة الصوفية، ۱۹۵۳
- الزيتونة الملهمة، ۱۹۵۴
- مجموعة دراسات نقدية ضمن كتاب «فن الشعر»، ۱۹۵۵
- الاحلام في الغلواء، ۱۹۵۶
- بعض قصائد في كتاب «بدرشاكرالسياب»، ۱۹۶۹
- لحظة الابداع عند الشابي، ۱۹۷۵

اما با مطالعهٔ دقیق‌تر آثار وی درمی‌یابیم که غیر از آثار مذکور، تحقیقات دیگری از این رویکرد نقدی مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ از جمله، نقد وی بر قصیده «حفار القبور» در خلال کتاب «اوراق مبعثرة»، و همچنین نقدش بر بعضی از قصائد دیوان «اباریق مهشمة» در ضمن کتاب «من الذی سرق النار».

^{۱۱} شایان ذکر است توجه فراوان ناقد به رمز و مطالعه شعر بر اساس آن بدین خاطر است که شعرای جدید به دلایل مختلفی که ریشه در اوضاع سیاسی و اجتماعی دارد، به رمز رو آورده‌اند. وی تنها ناقدی نیست که با چنین رویکردی به حیطه شعر معاصر شده است.

اصول روان‌شناسی مطرح شده در نقد احسان عباس

ناقد در مقاله «نازک الملائکه و التجدید» از خلال اصول و مبادی روان‌شناختی مهمی به مطالعه دیوان «شظایا و رماد» نازک می‌پردازد. او که این تحقیق را با مقارنه نازک با جیمس جویس و یرجینیا وولف از سرشناسان داستان جدید شروع می‌کند با تکیه بر اصول روان‌شناختی مهمی چون عقل ظاهر، عقل باطن، کشاکش‌های عقل درون، رؤیای شخصی، ناخودآگاه جمعی، اصول نشئت اولیه، احتقار خیره کننده آرمان‌ها و آرزوهای بشری، رؤیا و آرمان شهر خیالی به تحلیل آن می‌پردازد.

رؤیا و ناخودآگاه

وی در تحلیل روان‌شناختی خود و مقارنه نازک الملائکه با جویس، معتقد است که ارتباط خیال آن دو با شنیدنی‌ها بیشتر از دیدنی‌هاست و آن را نتیجه حتمی رؤیا می‌داند. وی در تحلیل این قصیده، خیال شاعر - که عامل ابداع است - را با شنیدنی‌ها مرتبط می‌داند و آن را حاصل وضعیت رؤیای شاعر می‌داند (نک: عباس، نازک الملائکه و التجدید، ص ۲)

وی در این تحلیل‌ها سعی می‌کند با تکیه بر حالت رؤیا، آرزوها، ناخودآگاه و عالم آگاهی به تفسیر قصاید بپردازد. چنین به نظر می‌رسد که وی رغبت‌ها و آرزوهای برآورده نشده را زمینه این می‌داند که شاعر در حالت ناخودآگاه خود و در حالت رؤیا به بیان آن بپردازد و مفهوم ناخودآگاه از مسائل بسیار مهم در تحلیل روان‌شناختی است که فروید و یونگ - البته با اندکی اختلاف - آن را مطرح کرده اند.

احسان عباس در نقد قصیده «الخیط المشدود الی شجرة السرو»^{۱۳} نازک آن را داستان جنبش روانی می‌داند که بعد از آن احیاناً به مونولوگ داخلی نزدیک می‌شود و اشاره می‌کند که شاعر در گرایش به عقل باطن عجله نکرده و ارتباط با تمامی جهان بیرون را قطع نمی‌کند و این قصیده را «تصویر متقن و طبیعی کشاکش‌های موجود در درون جوان که همان شوق شدید دیدار است» (همان، ص ۶) می‌داند. وی به جزئیات این قصیده پرداخته و با تبیین سه تصویر از شخصیت‌های آن و بررسی ویژگی‌ها و احوال روانی هر کدام از آنها و همچنین ارائه عناصر تعبیر از نگاه شمولی، به تحلیل روان‌شناختی آن می‌پردازد.

روان شاعر در لحظه ابداع

یکی از اصول روان‌شناختی مهمی که ناقد در قصیده مذکور بدان می‌پردازد، بررسی روان شاعر در لحظه ابداع است؛ وی در اینجا به چگونگی عمل ابداع ادبی و یا به عبارت دیگر، روند خلق آن، اهتمام می‌ورزد و طبیعت این عمل را از جنبه روان‌شناختی مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ به عنوان نمونه، وی حرکت روانی را ماده قصیده می‌داند و معتقد است که شاعر به رؤیایی مبهم، چنگ زده است. وی همچنین به بررسی آغاز، فضا و ارائه داستان در قصیده می‌پردازد و فضا را در آغازهای آن داستان‌ها با حالت رؤیا و وحدت تأمل برانگیز متناسب می‌داند.

^{۱۳}. نخ بسته شده به درخت سرو

او در این قصیده با بررسی روحيات شاعر در زمان آفرینش ادبی و از خلال تعامل با ذات، درون و روان شاعر به تفسیر متن می‌پردازد و برعکس از خلال غور در متن، به روان شاعر پرداخته، با توجه عمیق به تاثیر رؤیا و الهام در ابداع شاعر درصدد تفسیر روان‌شناختی قصیده برمی‌آید.

از دیگر موارد بررسی لحظه ابداع، مقاله‌ای است که ناقد در مورد شابی نوشت. وی در مقاله «لحظة الابداع عند الشابي»^{۱۴} با دیدی روان‌شناختی، جوانب عمل ابداع را روشن کرده، مناہج مختلف در تألیف و عادات شاعر در تنقیح و بازنویسی را مورد توجه قرار می‌دهد. او همچنین از تصور شاعر بر شعر و نظریات وی در حیطه خیال سخن می‌گوید و معتقد است که «شابی، ابداع شعر را ثمره مستقیم مستی غرق در جمال، به خصوص جمال طبیعت، می‌دانست»؛ اما به این حد قانع نمی‌شود و «از چگونگی شکل‌گیری آن ثمره و مراحل ظهور آن به عنوان یک آفرینش شعری» (عباس، من الذی سرق النار، ص ۲۲۳) می‌پرسد و برای رسیدن به جواب، سخن شابی - که شعر را نوعی جوشش اتوماتیکی می‌داند - نقل می‌کند.

ناقد همچنین در خلال بررسی روند تکاملی آفرینش شعر شابی و با تبیین طبیعت جوشش اتوماتیک‌وار سعی می‌کند مشخص کند شاعر از چه طبقه‌ای بوده و در کدام دسته از شاعران و نویسندگان قرار می‌گیرد؛ «آیا تحت تأثیر الهام اتوماتیک‌وار در لحظه ابداع، مثل شاعران رمانتیک، اکسپرسیونیست و سوررئالیست در زمره بدیبه‌گویان قرار می‌گیرد و یا برعکس به مثابه شعرای مکتب شعری ایرلندی، ایسلندی، شعرای عصر نهضت و نومحافظه‌کاران در زمره نویسندگان صنعت پرداز و حرفه‌ای جاگیر می‌شود». (نک: ولک و وارن، ص ۱۰۷)

پیوند عاطفی

یکی دیگر از پژوهش‌های احسان عباس که در حیطه نقد روان‌شناسی می‌گنجد، مقاله‌ای است که وی تحت عنوان «الزيتونة الملهمه» در مورد دیوان «وحدی مع الايام» فدوی طوقان نوشته و از خلال مجموعه مقولاتی که بارزترین آن «پیوند عاطفی» است (عباس، عبدالحلیم عباس، ص ۴۴) به تحلیل آن می‌پردازد. وی در ابتدای سخن، قلت تنوع در این دیوان را عامل روانی مهمی در دوری خوانندگان از آن می‌داند. ناقد غیر از یکنواختی، بر سؤالات زیادی که در بیشتر قصاید به چشم می‌خورد و همچنین عدم حرکت به جلو یا روانی آزاد و تاثیر آن بر خواننده را مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است مخاطب هرگز در سایه این سؤالات انبوه و حیرت‌انگیز، احساس راحتی نکرده و لذت نمی‌برد و اگر دامن این فلسفه از این دیوان برچیده می‌شد یقیناً بخش اعظمی از آن احساسات زیبای را به تصویر می‌کشید. اما این فلسفه، شکست شعر را در پی دارد (عباس، من الذی سرق النار، صص ۱۸۷-۱۸۸). البته این سخن بدان معنی نیست که وی به دنبال طرد فلسفه از دنیای شعر باشد بلکه برعکس به نظر وی «شعری که از فلسفه عمیقی برخوردار نباشد جالب نیست» (همان، ص ۱۸۸۹)

^{۱۴}. لحظة ابداع شابی

اما احساس وی این است که سؤالات زیاد در این دیوان به فلسفه خیانت می‌کند و یا فلسفه بدان خیانت می‌ورزد (همان جا) چرا که خستگی و طرد مخاطب را در پی دارد. اما با این همه، معتقد است استفهام و تأمل احیاناً قصیده را از عیب یکنواختی بیرون می‌آورد.

او در تحلیل این دیوان به تأثیر ادب بر روحیه مخاطب پرداخته و از خلال تعامل با جمهور و شناخت روحيات آنان، *دیوان فدوی* را تحلیل می‌کند؛ چرا که تفسیر روان‌شناختی ادبیات همیشه به بررسی روان شاعر بسنده نمی‌کند بلکه روان‌شناختی ادبیات همان‌طور که رنه ولک معتقد است «گاه به بررسی روان نویسنده به عنوان نمونه و فرد می‌پردازد؛ گاه عمل ابداع را بررسی می‌کند یا اینکه روش‌ها و قوانین موجود در اعمال ادبی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در بعضی مواقع هم به مطالعه تأثیر ادب بر مخاطبان می‌پردازد» (نک: ولک و وارن، ص ۱۰۱).

ناقد در بررسی قصیده «فی درب العمر»^{۱۵} فدوی، معتقد است که مخاطب با خواندن آن، احساس راحتی می‌کند چرا که شاعر از اول تا به آخر درصدد برانگیختن انفعال نیست، بلکه انفعال بر آن غالب بوده و آن را تغذیه می‌کند تا به طور طبیعی پایان پذیرد. (عباس، من الذی سرق النار، ص ۱۹۰)

وی در نقد قصیده «الی صورة» علاوه بر سلاست طبیعی، پیوند عاطفی را نیز سبب جذب مخاطب می‌داند و پختگی در شخصیت و شاعریت، فلسفه صحیح در معنی درد و رنج، انتقال صادقانه و عدم اغراق در تصویر را موجد پیوند عاطفی در این اشعار به شمار می‌آورد.

وی در نقد خود بر قصایدی از فدوی چون «حیاة»، «الی مصر» و «وجود» علاوه بر سلاست طبیعی و پیوند عاطفی به مقولاتی چون تنوع موسیقایی و گوناگونی ریتم اهتمام می‌ورزد؛ مقولاتی که با از بین بردن موج موسیقایی، طبیعت شعر را در موسیقی به نثر نزدیک می‌کنند تا سبب شود بر روان مخاطب تأثیرگذارتر باشد.

نقش تصویر در ارزیابی شعر

احسان عباس در نقد صور در راستای تحلیل روان‌شناختی شعر - البته منظور از صور در اینجا آن صوری نیست که بدون هیچ پیش‌زمینه روانی فقط توصیفگر صحنه‌ها و حوادث باشد، - در این تصاویر نفوذ می‌کند تا با کشف رابطه بینشان، آنها را با امر ابداع هنری مرتبط کند.

ناقد، معتقد است که شعر از بدو پیدایش مبتنی بر تصویر بوده است و برای آن در قصیده، ارزش زیادی قائل است و به نقش والای آن در «کشف معنای عمیقی که قصیده بدان اشاره دارد» (عباس، فن الشعر، ص ۱۹۳) اعتراف می‌کند. تصویر از دیدگاه وی «عمل نیروی آفریننده است و گرایش به مطالعه تصویر به معنی گرایش به روح شعر می‌باشد» (همان، ص ۲۳۸).

رمزگشایی احسان عباس و تأثیرپذیری وی از یونگ و مودبودکین

او تصویر را تعبیری از روان شاعر می‌داند و با رویکرد مطالعه تصاویر در تحلیل قصیده «اژدهاها» می‌گوید: در آنجا صداها و قهقهه‌هایی است که از **جهان عقل ظاهر و الهاماتی** از داخل نشأت می‌گیرد. در این قصیده خصوصیت سیکولوژی فلسفی، جانب دیگری از آمیزش بین سنت و کاوش

^{۱۵}. در راه عمر

روانی هویدا می‌شود: تصویر کابوس ابدی یا زندگی، همان تصویر چشمان نقاب‌دار در صور یونانی هستند، همان‌طور که اژدهاهایی که در گوشه راه مخفی می‌شوند، همان چیزی است که یونانی‌ها آن را لعنت موروثی (Ate) نامیده، مسلمانان آن را قدر و مسیحیان آن را اشتباه می‌نامند. (عباس، نازک‌الملائکه و التجدید، ص ۵)

رمزگشایی و مطالعه صور ناقد در این جا یادآور رمزگشایی مودبودکین در کتاب «کهن‌الگو در شعر» است؛ به عنوان مثال وقتی وی در قصیده «ملوان قدیم» - آنجایی که عباراتی را ملاحظه می‌کند که آرامش کشتی و در پایان حرکت عجیب آن را توصیف می‌کند - درمی‌یابد که این دو پدیده (آرامش و حرکت) بیانگر مرگ و ولادت جدید بوده، رمزهای مشخصی برای تجربه شعری کولریج هستند از اینکه این رمزها که تلاش‌های ذهنی از دست رفته‌ای بودند چگونه به آفریننده الهام شدند. (نک: هایمن، صص ۲۴۵-۲۵۱)

دیگر از مواردی که ناقد با تکیه به رموز و صور به تحلیل شعر می‌پردازد، نقد قصیده «غلواء»^{۱۶} الیاس ابوشبکه در کتاب «فن الشعر» است. وی در این قصیده، به صور شعری نه با دیدی جهت کشف معنای عمیق‌تر از معنای ظاهری بلکه با دید روان‌شناختی نگاه می‌کند و آن را تعبیری از روان شاعر و دقیقاً شبیه همان چیزی می‌داند که در رؤیا جلوه‌گر می‌شود.

وی در این قصیده با بیان حال غلواء در آن صحنه گناه‌آلود که تمام وجود پاک و لطیف وی را به لرزه درمی‌آورد، می‌پردازد و با این حال، هنوز برای وی جای سؤال باقی می‌ماند که علیرغم اینکه آن دخترک برای رهایی از صحنه گناه‌آلود به سمت دریا فرار کرده و بلافاصله دریا را در کنار قبر مشاهده می‌نماید، چه نقضی احساس می‌کند که رؤیاهای سیاه دردناک وی را به بازی می‌گیرند و او به این نتیجه می‌رسد که آن دختر در پی رهایی از رؤیا و خواهان مرگ است. (نک: عباس، فن الشعر، ص ۱۹۰)

ناقد بعد از تحلیل روان‌شناختی مضمون قصیده، پا در حیطه رمزگشایی و تحلیل کهن‌الگو می‌گذارد: «قبر و دریا، رمز مرگ است؛ به عبارت دیگر، غلواء، خواهان بازگشت به مادر - بازگشت به رحم - است، چیزی که ناخودآگاه به آنجا کشیده شد؛ چرا که آنجا تنها پناهگاه وی در برابر اشتباهات زندگی است (همان، ص ۱۹۱). او بعد از آن، صور به کار گرفته شده در این قصیده را مورد ارزیابی روان‌شناختی قرار می‌دهد و آن‌ها را تعبیری از روان شاعری می‌داند: «تصویر شاعر، رمز طبیعی روان غلواء است، چرا که شاعر خود را در وضعیت روانی آن دختر جوان قرار می‌دهد ... تمامی هستی مرگ را در گوش آن دختر جوان معصوم نجوا می‌کند ... و اینها همه نشانه این است که شاعر در بهترین حالت تصویرپردازی به سر می‌برد» (همان جا)

در تحلیل این قصیده، تأثیرپذیری شدید وی از کتاب «کهن‌الگو در شعر» به چشم می‌خورد. البته خود او نیز در ادامه به این تأثیرپذیری چنین اشاره می‌کند: چیزی که در قصیده غلواء از آن به عنوان گرایش بازگشت به رحم یاد کردیم، اصطلاحی است که مودبودکین به کار گرفته است؛ نمونه ولادت جدید (Rebirth Archetypy) (همان جا)

^{۱۶} در این قصیده، اینکه دختری به نام «غلوا» به دیدار دختری از خویشاوندان خود در شهر «صور» می‌رود و شبی از خواب بیدار می‌شود و وی را در آغوش یکی از عاشقانش می‌بیند.

وی در تحلیل قصیده «الاحلام فی غلواء» نیز چنین رویکردی دارد و با تحلیل تصاویر و رموز، تحلیل روان‌شناختی جالبی ارائه می‌دهد.

ناقد برای تحلیل این قصیده به موازنه آن با قصیده دیگری از الیاس، «فاعی الفردوس» می‌پردازد. وی در تحلیل این قصیده به ملاحظه روابط و ساختارهای بین دو قصیده متفاوت می‌پردازد و درمی‌یابد که شاعر در افاعی الفردوس قهرمانی قوی را که تمامی موانع را به راحتی از پیش روی خود برمی‌دارد به تصویر می‌کشد اما این قهرمان از سرسپردن در مقابل خواسته‌ها و چیره آمدن بر آن با صلابتی نابودنشدنی، لذت خاصی احساس می‌کند...». اما وی در قصیده غلواء چنین تصویری را مشاهده نمی‌کند، زیرا شاعر آن را قبل از افاعی الفردوس سروده و «آن از لحاظ تاریخی و موضوعی از طرفی مرحله روانی جلوتر از افاعی و از طرفی دیگر، همسان با آن را نشان می‌دهد و بنابراین، شاعر در آن رمز دیگری را مابین با رمز قدرت به کار گرفته است و قصیده غلواء در تصویر عمومی آن نوعی یادآوری رؤیایی است که حرکت‌ها در آن کند و حوادث در آن اندک می‌باشد» (عباس، الاحلام فی الغلواء، صص ۱-۲)

احسان عباس با اهتمام وافر به مطالعه صور، درکل، قصیده را دارای ساختاری پیچیده می‌داند که از بافت بیرونی و درونی برخوردار است و برای رسیدن به معنای حقیقی و بافت درونی باید به صور و رموز، با دیدی روان‌شناختی نگریست و چنین دیدی مستلزم این است که ناقد، خود را در حالت رؤیا قرار دهد تا بتواند با آنچه که به وی الهام می‌شود، حالت رؤیای شاعر را در لحظه ابداع درک کند تا در تحلیل صور، موفق جلوه نماید.

یکی از نمونه‌های توجه ناقد به رؤیا، تحلیل وی در همین قصیده الاحلام فی غلواء است که در آن بعد از تحلیل صور - که خود در سایه رؤیا صورت می‌پذیرد- با شتاب بیشتری در رؤیا غوطه‌ور می‌شود و به بررسی رویای شاعر می‌پردازد چنان که می‌گوید: «در این فضای شبانگاهی، رؤیا تحقق می‌پذیرد ولی مفاهیم روانی که بتوانیم به واسطه آن به قصیده نفوذ کنیم، عمیق‌تر از آن است. الیاس ابوشبکه، جوان حیران دردمندی است که راهگشایی برای مشکلات خود نمی‌بیند و وی در آن وضعیت بیش از همه محتاج بازگشت به مادر و بازگشت به کودکی است...» (همان، ص ۴)

درکل، وی در تحلیل این قصیده با تکیه بر صور، در تحلیل روان‌شاعر عمیق می‌شود که تأثیرپذیری وی را در این زمینه از مودبودکین و کارولاین سیرجن نشان می‌دهد و همان‌طور که خود نیز می‌گوید: «رویکرد دیگر در نقد، همان راهی است که امثال مودبودکین، کانت بیرک و کارولاین سیرجن رفته و به بررسی صور، رموز، نمونه‌های اولیه و ساختار درونی قصیده پرداخته‌اند» (عباس، فن الشعر، ص ۱۸۲)

تحلیل تصاویر هنری و تأثیرپذیری از فروید و مودبودکین

احسان عباس در کتاب «بدرشاکر السیاب» نیز نقد مبتنی بر دستاوردهای تحلیل روان‌شناختی را به کار می‌گیرد، به عنوان نمونه وی بیت:

«أما تراني أكاد إن نَظَرْتُ لي ذات حسن تذيبي الحرق»

را، راز مشکل سیاب می‌داند که به افسوس و عطش صاحبش در نگاه مقرون با لطافت و مهربانی اشاره دارد.

وی همچنین در جای دیگر با تکیه بر نفسانیات شاعر، به تحلیل قصاید وی می‌پردازد: «نمی‌دانیم صاحب دستار سرخ تا چه اندازه، بیانگر کشاکش‌های روانی وی است. همچنین از میزان توانمندی شاعر در اینکه در غیر شعر چقدر می‌تواند عشق خود را ابراز کند آگاهی نداریم؛ ولی چیزی که می‌دانیم این است که او از حالت روانی نگران‌کننده‌ای رنج می‌برد...» (عباس، بدرشاگر السیاب، ص ۵۶)

ناقد در تحلیل قصیده «هواء» سیاب با دیدی روان‌شناختی به تحلیل صور می‌پردازد و در سایه توجه به حرمان‌های عاطفی شاعر و اثر آن بر عقل باطن، آن را تفسیر می‌کند که تقریباً همین رویکرد را در نقد خود بر نامه بدرشاگر سیاب به خالد به کار می‌گیرد و تجارب، صور و رموز به کار گرفته شده در آن را تحلیل می‌کند (همان، ص ۶۳). وی می‌کوشد در خلال بررسی اثر ادبی، تطورات روانی صاحب اثر را بررسی کند ناقد در تحلیل خود این پرسش مهم مطرح در منهج روان‌شناسی که «دلالت اثر ادبی بر روان صاحب اثر چیست و چگونه به این دلالت پی می‌بریم؟» که وی به خوبی پاسخ می‌دهد.

احسان عباس در تحلیل قصیده «حَفَّارُ الْقُبُورِ»^{۱۷} صراحتاً بُعد روان‌شناختی را مطرح می‌کند: حماسه گورکن برای کسانی که ادبیات و تحلیل روان‌شناختی را با یکدیگر مرتبط می‌دانند، مهم است؛ زیرا که بعضی از عقده‌های دقیق به صورت شگرفی، صادقانه به تصویر کشیده شده‌اند و خواننده در خلال مطالعه آن به آسانی به اندیشه ولادت جدید دست می‌یابد؛ اندیشه‌ای که اصرار شدید در مکیدن سینه، چشم‌انداز خون‌های فشرده و همچنین قبر از پیش آماده شده برای استقبال بازگشت‌کنندگان به «رحم خاک» آن را به تصویر می‌کشد و در این حماسه، انقلاب روانی شدیدی بر پدري - یا به عبارت دقیق‌تر، پدر - دیده می‌شود... (همان، ص ۱۶۲) که در آن تأثیرپذیری وی از مودبودکین و فروید به چشم می‌خورد.

وی برای حقیقت روان شاعر و اثر روان در تطور شعر وی و درکل صورت تکوینی آن، اهمیت زیادی قایل است و این بُعد روانی در استفاده از اساطیر و رموز - آنجایی که به انتحال هر یک از اسطوره‌های تموز و مسیح اشاره می‌کند یا هنگام اشاره به لذت هنری و روانی سیاب از آوردن صور ترسناک در قصاید وحشت - مشاهده می‌شود. (سعافین، احسان عباس ناقد بلاضفاف، ص ۱۹۱). او همچنین تأثیر بیماری و ضعف در قصاید اخیر شاعر را که نوعی آسیب روانی برای وی به بار آورد، تبیین می‌کند و می‌کوشد با نگاهی عمیق به متن از دستاوردهای روان‌شناسی تحلیلی استفاده کرده، اثر منفی بیماری در هنر را بررسی نماید و سیاب بیمار را که احساسات تلخی بر او عارض گشته و تغییر مزاج او را در پی داشته است، با سیاب سالم بسنجد.

میزان پابندی احسان عباس به شیوه روان‌شناسی در نقد

^{۱۷}. گورکن

وی در تحقیقات نقدی خود، همان‌طور که در مطالعات وی در خصوص سیاب و همچنین در کتاب «رویکردهای شعر معاصر عرب»^{۱۸} مشاهده می‌کنیم، غالباً بُعد روان‌شناختی و فکری را برمی‌گزیند؛ زیرا وی این رویکرد را «به روح شعر جدید، نزدیک تر می‌داند، اگر چه این منهج تا حدودی ناقد را استنادی به بار می‌آورد ولی درکل با حقیقت شعر ارتباط تنگاتنگی دارد» (عباس، اتجاهات الشعر العربی المعاصر، صص ۵-۶) اما این سخن بدان معنی نیست که وی همیشه به منهج روان‌شناسی متکی باشد، بلکه منظور این است که وی بیشتر از بعضی دیگر مناهج نقدی از جمله منهج تاریخی، این رویکرد را به کار بسته «ناقد جدید هرگز به شیوه واحدی پایبند نیست و وی مثل بلاکامور یا کانت بیرک برحسب آثاری که به بررسی آنها می‌پردازد گونه‌ها و شاخه‌های مختلفی از نقد را استفاده می‌کند...» (عباس، فن الشعر، صص ۲۰۶-۲۰۷)

در خصوص رویکرد نقد روان‌شناختی احسان عباس، عبدالله امین غیث معتقد است که منهج تاریخی پایه و اساس آثار احسان بوده و «اندیشه نقدی وی پیرامون دو محور می‌گردد که قطب اول آن، جانب تاریخی - که چارچوبی فکری برای ناقد فراهم می‌کند تا در حیطه آن حرکت کند - و قطب دوم، جانب فنی است که قواعدی نظری است که ناقد در بررسی جوانب فنی صرف در اثر ادبی به آنها مراجعه می‌کند» (السعافین، فی محراب المعرفة، صص ۲۳۴-۲۳۵)

وی برای اثبات سخن خود به این سخن احسان عباس که «تاریخ، تصویر فعل و اراده بشر بر کره زمین است و مطالعه شعر در پرتو حقایق تاریخی به معنی نقض ویژگی‌های هنری آن نیست» (عباس، بدرشاكر السیاب، ص ۵) اشاره می‌کند و معتقد است این سخنان، زیربنای منهج نقدی وی را تشکیل می‌دهد. البته این سخن وی درست به نظر نمی‌رسد؛ چون با نگاه عمیق‌تر درمی‌یابیم که آنچه زیربنای منهج نقدی ناقد در این کتاب (بدرشاكر السیاب) به حساب می‌آید، منهج فنی و روان‌شناسی و شاید بتوان گفت سیاق تاریخی باشد نه نقد تاریخی از آن نوع که امین غیث مدنظر دارد و تحقیق ناقد از سیاب، فهم شعر و شاعر را در خود جمع می‌آورد و تحلیل فنی در آن در پشت پرده تحلیل روان‌شناسی مخفی می‌شود تا تصویر مستحکمی از شاعری ارائه دهد که «اختلاف بر سر حکم راندن از شخصیتش با هم‌صدایی بر ارزش شعرش برابری می‌کند» (السعافین، فی محراب المعرفة، ص ۲۰۳). اما آنچه که از نظریات غیث بر می‌آید این است که وی خود گرایش شدیدی به منهج تاریخی دارد چرا که «به رابطه تنگاتنگی بین ادبیات و محیط فرهنگی و تاریخی آن» (همان، ص ۲۳۶) قائل است و البته عنوان کتاب احسان عباس، «بدرشاكر السیاب، دراسة فی حیاة و شعره» تا حدودی فریبنده است و این گونه تداعی می‌شود که وی در این کتاب، منهج تاریخی را در پیش گرفته اما حقیقت، چیز دیگری است و با مطالعه بیشتر مشخص می‌شود که جانب روان‌شناسی، اگر یکی از مهم‌ترین مناهج نقدی وی نباشد حداقل دست کمی از منهج تاریخی ندارد.

نتیجه

^{۱۸}. اتجاهات الشعر العربی المعاصر

۱ - احسان عباس در نقد روان‌شناختی، چگونگی عمل ابداع و روند خلق ادبیات را بررسی می‌کند. وی با دیدی روان‌شناختی و با در نظر گرفتن فضای شعر، حالت رؤیای شاعر و با تبیین طبیعت جوشش اتوماتیک‌وار، روند اکتمال آفرینش شعر شاعر را ارزیابی می‌کند. او همچنین به مطالعه طبیعت روان‌شناسی آثار ادبی می‌پردازد و عناصر مختلف وارده در آن و چگونگی ترکیب و انسجام آن‌ها را تبیین می‌نماید.

۲ - ناقد در تحقیقاتش با به سخن وا داشتن اثر ادبی، به دلالت اثر هنری بر روان صاحب اثر می‌پردازد و در خلال بررسی روان‌شناختی ادبیات، تطورات روانی نویسنده را بررسی می‌کند. وی همچنین از مطالعه واکنش‌های مخاطبان در اثر ادبی نیز غافل نمی‌شود و به بررسی رابطه میان متن و تجارب احساسی دیگران می‌پردازد که بررسی مقوله «پیوند عاطفی» از این نمونه است.

۳- او در نقد روان‌شناختی از آراء ناقدانی چون فروید، یونگ و مودبودکین تأثیر می‌پذیرد. به عنوان نمونه، وی در رمزگشایی و تحلیل صور در راستای تحلیل شعر، اصطلاحاتی چون رهایی از رؤیا، طلب مرگ، بازگشت به مادر، بازگشت به رحم و... را به کار می‌بندد که بیانگر تأثیرپذیری وی از یونگ و مودبودکین است. علاوه بر آن، در تحلیل‌ها و نقدهای احسان عباس، مصطلحاتی چون کشاکش‌های روانی، ناخودآگاه فردی شکست خورده، حرمان‌های عاطفی شاعر و تأثیر آن بر عقل باطن، شورش علیه پدر و ... دیده می‌شود که حاکی از تأثیرپذیری وی از نظریات روان‌شناسی فروید است؛ اما او در تطبیق دیدگاه‌های علمی آن‌ها بر ادبیات زیاده‌روی نمی‌کند؛ بدین صورت که مثلاً در مطالعه تأثیر عقده در اثر ادبی، هرگز عین آنچه را که فروید بدان معتقد است، به کار نمی‌بندد و یا در بحث ناخودآگاه جمعی، تمامی دیدگاه‌های یونگ را به کار نمی‌گیرد؛ همان‌طور که در تبیین کهن‌الگوها نیز در حیطه نظریات مودبودکین محصور نمی‌ماند.

۴- احسان عباس در بخش عمده‌ای از آثارش، منهج روان‌شناختی را به کار گرفته است و با تکیه اصول روان‌شناختی مهمی چون عقل ظاهر، عقل باطن، ناخودآگاه جمعی، عقده‌های روانی، کهن‌الگوها و... تحلیلی روان‌شناختی از ادیب و ادبیات ارائه دلی تنها به این منهج اکتفا نکرده است.

۵ - او ادبیات داده است را به سندی برای بیان وقایع بیرونی تبدیل نمی‌کند، ولی در عین حال، آن را پیراسته از تأثیرات خارجی و عوامل جدای از متن نمی‌داند و از همین رو رویکرد روان‌شناسی را در تحلیل اثر به کار می‌بندد.

منابع و مأخذ

- ابوشاور، رشاد، «مقابله مع الدكتور احسان عباس»، شؤون عربیة، ع ۱۹-۲۰، ۱۹۸۲م
- بکار، توفیق، دراسات فی النقد الادبی الحدیث، تونس: التعاضدية العمالية، ۱۹۸۸م.
- زکی، احمد کمال، النقد الادبی الحدیث، اصوله و اتجاهاته، القاهرة: الهيئة المصرية العامة، ۱۹۷۲م.
- السعافین، ابراهیم، احسان عباس، ناقد بلاضفاف، عمان؛ دارالشروق، ۲۰۰۲م.
- _____، فی محراب المعرفة: دراسات مهذاه الی احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۷م.
- السید، غسان، «الاتجاه النفسی فی النقد الادبی المعاصر»، المعرفة، ع ۳۷۶-۳۷۸، ۱۹۹۵م.
- شاکر، عبدالحمید، «الدراسات النفسیة و الادب»، عالم الفکر، ع ۳، ۱۹۹۵م.
- عباس، احسان، «الاحلام فی الغلواء»، الرسالة، ع ۵۴، ۱۹۵۶م.
- _____، بدرشاکر السیاب: دراسة فی حیاته و شعره، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۸۳م.

- _____، غربة الراعي: سيرة ذاتية، عمان، دارالشروق، ١٩٩٦م.
- _____، فن الشعر، الطبعة الثانية، بيروت، داربيروت، ١٩٥٩.
- _____، من الذى سرق النار: خطرات فى النقد و الادب، جمع و تقديم و داد القاضى، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات، ١٩٨٠م.
- _____، «نازك الملائكة و التجديد»، الثقافة القاهرية، ع ٧٢٣، ١٩٥٢م.
- عباس، عبدالحليم عباس، احسان عباس بين التراث و النقد الادبى، عمان، وزارة الثقافة، ٢٠٠٢م.
- فيدوح، عبدالقادر، الاتجاه النفسى فى نقد الشعر العربى، دمشق، اتحادالكتاب، ١٩٩٢م.
- ولك، رنه و وارن، اوستن، نظريةالادب، ترجمه محيى الدين صبحى، مراجعة حسام الخطيب، الكويت، المجلس الاعلى لرعاية الفنون و الاداب و العلوم الاجتماعيه، ١٩٧٢م.
- هايمان، استانلى، النقد الادبى و مدارسه الحديثه (THE ARMED VISION)، ترجمه احسان عباس و محمد يوسف نجم؛ جلد اول، بيروت، دارالثقافة، ١٩٥٨م.

تحليل منهج النقد النفسي عند احسان عباس

الدكتور ابوالحسن امين مقدسي

استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران

حسين تكتبار فيروزجائي

طالبة الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران

الملخص:

إن الأدب الذي هو موضوع النقد بدوره بحاجة الى دراسة و تقييم و تمحيص، و واجب أن يقيّم صحة اتجاهاته و اساليبه في ميزان العقل و التجربة؛ و النقد بهذا المعنى هو «نقد النقد» وله اهمية خاصة في النقد الادبي. فالادب هو ترجمة العقل و النفس و منهج التحليل النفسي، الذي يفسّر نفس الانسان، قد ورد في مجالات مختلفة منها الادب و هو من المناهج المميّزة في كتابات احسان عباس، الناقد الكبير الذي استخدمه الى جانب المناهج المختلفة في النقد كالمناهج التاريخي و الماركسي والشكلاي و مدارسه المتعلقة به كالبنويّة و ما بعدالبنويّة. درس الناقد في هذا المنهج وتيرة خلق العمل الادبي و كيفية ابداعه و من خلال دراسة نفسية العمل الادبي، يجلّل نفس الكاتب و تطوّراته النفسية، في حين لا يغفل من دراسة انفعالات المخاطب في قراءة العمل الادبي و تلقّيه. لقد تأثر الناقد من آراء فرويد و يونج و مودبودكين، بيد أنّه لم يتقيّد كثيراً في تطبيق نظرياتهم علي الادب؛ كما لم يكن عبيد مدرسة نفسية معيّنة و لذلك لم تلصق به همّة التّأثر بالنقل و الاقتباس بل ما يسترعي الانتباه في مجال نقده انه تأسّر تأثراً بناءً من مشاهير المنظرين و اختار لنفسه منهجا مميّزاً.

المفردات الرئيسية: المنهج النفسي، اللاشعور، النماذج العليا، احسان عباس